ASL-101

Persian Grammar

Pages 3 to 24

ASL-102

Molvi Sheikh Ahmed Mudarris
Halli-Tarkeeb Kareema حل ترکیب کریما
Deepak Rajput Printing Press Lahore
1909 AD — 48 Pages.

ASL 103

Magazi Nabi
Pages 96 — 150.
Persian Poetry

{ مغازالنبی
جنگ نامہ

مصدر	آمدن آنا	باب الف صرف کبیر			حاصل مصدر	آمد آنا
اسمائے مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده ای	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	مے آمد	مے آمدند	مے آمدی	مے آمدید	مے آمدم	مے آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدے	آمدندے	،	،	آمدمے	،
مضارع	آید	آیند	آئی	آیید	آیم	آییم
حال	مے آید	مے آیند	مے آئی	مے آیید	مے آیم	مے آییم
مستقبل	خواہد آمد	خواہند آمد	خواہی آمد	خواہید آمد	خواہم آمد	خواہیم آمد
امر	بیاید	بیائیند	بیا	بیائید	بیائیم	بیائیم
نہی	نیاید	نیائند	میا	میائید	میائم	میائیم
اسم فاعل	آئند	آئندگاں				
مصدر متعدی	آوردن لانا	آوردن لانا	صرف کبیر حاصل مصدر			آورد لائی یا لاور
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجہول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم

اسمائے مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی قریب معروف	آوردہ است	آوردہ اند	آوردۂ	آوردہ اید	آوردہ ام	آوردہ ایم
ماضی قریب مجہول	آوردہ شدہ است	آوردہ شدہ اند	آوردہ شدۂ	آوردہ شدہ اید	آوردہ شدہ ام	آوردہ شدہ ایم
ماضی بعید مجہول	آوردہ بود	آوردہ بودند	آوردہ بودی	آوردہ بودید	آوردہ بودم	آوردہ بودیم
ماضی ناتمام معروف	مے آورد	مے آوردند	مے آوردی	مے آوردید	مے آوردم	مے آوردیم
ماضی ناتمام مجہول	مے آوردہ شد	می آوردہ شدند	می آوردہ شدی	می آوردہ شدید	می آوردہ شدم	می آوردہ شدیم
ماضی احتمالی معروف	آوردہ باشد	آوردہ باشند	آوردہ باشی	آوردہ باشید	آوردہ باشم	آوردہ باشیم
ماضی احتمالی مجہول	آوردہ شدہ باشد	آوردہ شدہ باشند	آوردہ شدہ باشی	آوردہ شدہ باشید	آوردہ شدہ باشم	آوردہ شدہ باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردے	آوردندے	۔	۔	آوردمے	۔
ماضی تمنائی مجہول	آوردہ شدے	آوردہ شدندے	۔	۔	آوردہ شدمے	۔
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجہول	آوردہ شد	آوردہ شدند	آوردہ شی	آوردہ شدید	آوردہ شدم	آوردہ شدیم
حال معروف	می آورد	مے آورند	مے آوری	مے آورید	مے آورم	مے آوریم
حال مجہول	می آوردہ شود	می آوردہ شدند	می آوردہ شوی	می آوردہ شوید	می آوردہ شوم	می آوردہ شویم
مستقبل معروف	خواہد آورد	خواہند آورد	خواہی آورد	خواہید آورد	خواہم آورد	خواہیم آورد
مستقبل مجہول	آوردہ خواہد شد	آوردہ خواہند شد	آوردہ خواہی شد	آوردہ خواہید شد	آوردہ خواہم شد	آوردہ خواہیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیاری	بیارید	بیارم	بیاریم

اسمائے مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	نیاری	نیارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	نیاورده شوی	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده	آورندگان آورندها	اسم مفعول	آورده	•	•

تنبیه صیغهائے نفی برا اثبات قیاس باید کرد برائے نفی لفظ حرف نون در اول صیغهائے اثبات فی بردے آرند۔

صرف صغیر

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی بنفسه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آموختن	تلوار کھینچنا	•	آموخت	•	•	•	•	•	آموخته
آراستن	سنوارنا	آرایش	•	آراست	می آراید	بیارا	آرائنده	جهان آرا	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا آرام دینا	آرامش آرامش	•	آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دلارام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا	•	•	آرمید	•	•	•	•	آرمیده
آروغیدن	ڈکارنا	آروغ	•	آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده	•	•
آزمودن	آزمانا	آزمائش	•	آزمود	می آزماید	بیازمائے	آزماینده	کار آزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا	آسودگی	•	آسود	می آساید	بیاسائے	آساینده	•	آسوده
آشامیدن	پینا	آشام	•	آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	دُردآشام	آشامیده

له اسم مفعول اسمیست که دلالت کند بر چیزے که فعل بروے واقع میشود و علامت لحوق حرف ہا بآخر ماضی چوں شنیده و گشته نیم

مصادر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی متعدی المعنی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آشفتن	پریشان کرنا	آشوب	.	آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شهرآشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغازه	.	آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده	.	آغازیده
آغشتن	آلوده هونا	.	.	آغشت	.	.	.	.	آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش	.	آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جهان آفرین	آفریده
آگاهیدن	خبردار هونا	آگاهی	.	آگاهید	می آگاهد	بیاگاه	.	خدا آگاه	.
آگندن	بهرنا	.	.	آگند	می آگند	آگن	.	.	آگنده
آلائیدن	آلوده هونا آلوده کرنا	آلایش	.	آلائید	می آلاید	بیالائے	آلاینده	.	آلائیده
آزردن	آزرده هونا	آزردگی	می آزرد	آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آلودن	آلوده هونا	آلودگی	.	.	آلود	.	.	.	آلوده
آماسیدن	سوجنا	آماس	.	آماسید	می آماسد	.	آماسنده	.	آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگاه	آمرزیده
آموختن	سیکھنا سکھانا	آموزش	.	آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	ادب آموز آموزگار	آموخته
آمودن	بهرنا سنوارنا	.	.	آمود	.	.	.	.	آموده
آمیختن	ملنا ملانا	آمیزش	.	آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مصلحت آمیز مردم آمیز	آمیخته
آهیختن	تلوار کھینچنا		.	.	آهیخت	.	.	.	آهیخته
آویختن	لٹکنا لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
آرزیدن	صحت پانا	آرزش	.	آرزید	می آرزد	بیرزه	آرزنده	کم آرز	آرزیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
ایستادن	کھڑا ہونا	ایستادگی	•	ایستاد	می ایستد	بایست	•	•	ایستادہ
اُستردن	صاف کرنا	•	•	استرد	•	•	اُسترندہ	اُسترہ	اُستردہ
اُفتادن / اُفتادن	گر پڑنا	اُفتادگی	•	اُفتاد	می اُفتد	بیفت	•	اُفتان	اُفتادہ
افراختن	بلند کرنا	•	•	افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازندہ	سرافراز	افراختہ
افراشتن	بلند کرنا	•	•	افراشت	•	•	•	•	افراشتہ
افروختن	روشن کرنا	•	افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفراز	افرازندہ	سرافراز	افراختہ
افزودن	بڑھنا / بڑھانا	افزایش	•	افزود	می افزاید	بیفزای	افزایندہ	روح افزا / نور افزا	افزودہ
افسردن	ٹھٹھرنا	•	•	افسرد	می افسرد	•	•	•	افسردہ
افشاندن	جھاڑنا / بچھانا	افشاں	•	افشاند	می افشاند	بیفشاں	افشانندہ	گل افشاں	افشاندہ
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشارد	افشارندہ	•	افشردہ
افگندن	ڈالنا	افگندگی	•	افگند	می افگند	بیفگن	افگندہ	شیر افگن	افگندہ
انباردن	پاٹنا، ڈھیر کرنا	•	•	انبارد	می انبارد	بینبار	انبارندہ	•	انباردہ
انبودن	[illegible]	•	•	انبود	•	•	•	•	انبودہ
انباشتن	پاٹنا، ڈھیر کرنا	•	•	انباشت	•	•	•	•	انباشتہ
انجامیدن	تمام ہونا	انجام	•	انجامید	می انجامد	•	انجامندہ	•	انجامیدہ
انداختن	ڈالنا	اندازہ / اندازہ	•	انداخت	می اندازد	بینداز	اندازندہ	تیر انداز	انداختہ
اندوختن	جمع کرنا	•	اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزندہ	غم اندوز	اندوختہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
اندودن	لمع کرنا	.	.	اندود	می انداید	بیندا	انداینده	گل انداز	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه	.	اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دور اندیش	اندیشیده
انگاردن	معلوم کرنا	.	.	انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده	.	انگاریده
انگاشتن	معلوم کرنا	.	.	انگاشت	.	.	.	.	انگاشته
انگیختن	اٹھنا	انگیزش انگیز	انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته

باب بائے موحدہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
باختن	بارنا	بازی	.	باخت	میبازد	بباز	بازنده	قمار باز	باخته
باریدن	برسنا برسانا	بارش	.	بارید	میبارد	ببار	بارنده	اشکبار	باریده
بافتن	بُننا	بافت	.	بافت	میبافد	بباف	بافنده	نوربافت	بافته
بالیدن	زیادہ ہونا جسم کا بڑھنا	بالیدگی بالش	.	بالید	میبالد	ببال	بالنده	.	بالیده
بایستن	ضروری ہونا	.	.	بایست	میباید	.	.	.	بایسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش	.	بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشاینده	.	بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش	.	بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده خط بخش	.	بخشیده
برآمدن	باہر نکلنا بلند ہونا	برآمدگی	.	برآمد	می برآمد	برآی	برآینده	.	برآمده
برآوردن	باہر لانا	.	.	برآورد	می برآورد	برآور	برآورنده	.	برآورده
برداشتن	اٹھانا	.	.	برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
بردن	لیجانا	.	.	برد	می برد	ببر	برنده	نامہ بر	بُرده
برشتن	بھوننا	.	بریانیدن	برشت	.	.	.	.	برشتہ
برگشتن	پھرنا	برگشتگی	.	برگشت	برمیگردد	برگردد	.	.	برگشتہ
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می بُرد	ببر	برنده	گینہ بر	بریده
بستن	باندھنا	بند و بست بندش	بست	بست	می بندد	ببند	بندنده	شکستہ بند	بستہ
بودن	ہونا	بود	.	بود	میباشد	بباش	باشنده	خوشباش	بوده
بوسیدن	چومنا بوسیدہ ہونا	بوسیدگی بوسہ	.	بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا	.	بیزانیدن	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده	غلہ بیز	بیختہ
بوئیدن	سونگھنا بو دینا	.	بویانیدن	بوئید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوئیده

باب بائے فارسی

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پازیدن	پرانا ہونا	.	.	پازید	.	.	.	.	پازیده
پاشیدن	بکھرنا چھڑکنا	.	.	پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	گہرپاش	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش	.	پالود	می پالاید	بپالائے	پالاینده	.	پالوده
پائیدن	ٹھہرنا	پائیدگی	.	پائید	می پاید	بپائے	پاینده	دیرپائے	پائیده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پختہ
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی	.	پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پند پذیر	پذیرفتہ

مصادر	معنیِ مصدر	حاصل مصدر	طریقِ متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسمِ فاعل قیاسی	اسمِ فاعل سماعی	اسم مفعول
پرداختن	خالی کرنا	۰	۰	پرداخت	مے پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش	۰	پرستید	مے پرستد	بپرست	پرستنده	بت پرست، پرستار	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش	۰	پرسید	مے پرسد	بپرس	پرسنده	پرسا، پرسان	پرسیده
پروردن، پرورانیدن	پالنا	پرورش	۰	پرورد	مے پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار، [illegible]	پرورده
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	۰	پرهیزانید	پرهیزید	مے پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده	پرهیزگار	پرهیزیده
پریدن	اُڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	مے پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پژمردن	کُملانا	۰	۰	پژمرد	۰	۰	۰	۰	پژمرده
پُریدن	بھرنا	۰	۰	پرید	مے پُرد	بپُر	پرنده	۰	پریده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش	۰	پژوهید	مے پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسندیدگی	۰	پسندید	مے پسندد	بپسند	پسندیده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	[illegible]	پندار	۰	پنداشت	مے پندارد	بپندار	پندارنده	۰	پنداشته
پوشیدن	پہننا، چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	مے پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوییدن	دوڑنا	پویا	پویانیدن	پویید	مے پوید	بپوی	پوینده	پویان	پوییده
پیچیدن	لپٹنا	پیچ پیچش	پیچانیدن	پیچید	مے پیچد	بپیچ	پیچنده	[illegible]	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش	۰	پیراست	مے پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش	۰	پیمود	مے پیماید	بپیمای	پیماینده	باده پیما	پیموده
پیوستن	ملنا	پیوند	۰	پیوست	مے پیوندد	بپیوند	۰	۰	پیوسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول

باب تائے فوقانی

تاختن	دوڑنا	تازش ترکتاز	•	تاخت	بتازد	بتاز	تازنده	تگ‌تاز	تاخته
تافتن	چمکنا چلنا	تابش تاب	•	تافت	بتابد	بتاب	تابنده	عالمتاب تابان	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا کاٹنا	تراش	تراشانیدن	می تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	تراشان	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش	•	تراوید	می تراود	•	تراونده	•	تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	بترسد	بترس	ترسنده	ترسان	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا	•	•	ترکید	می ترکد	•	ترکنده	•	ترکیده
تفتن	گرم ہونا	•	•	تفت	•	•	•	•	تفته
تفسیدن	گرم ہونا	•	•	تفسید	می تفسد	•	تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا	•	•	تنید	می تند	بتن	تننده	•	تنیده
توانستن	سکنا	توانائی توان	توانست	بتواند	•	تواننده		توانا	•

باب جیم عربی

جستن	کودنا	جست	جہانیدن	جست	می جہد	بجہ	جہنده	جہان	جہیده
جُستن	ڈھونڈنا	جستجو جویا	جویانیدن	جست	می جوید	بجو	جوینده	زرجو جویان	جسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبیده	جنبال	جنبیده
جوشیدن	اُبلنا	جوشش جوش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	جوشاں	جوشیده
باب جیم فارسی									
چربیدن	غالب ہونا		.	چربید	می چربد	بچرب	چربنده	.	چربنده
چریدن	چرنا	چراں	چرانیدن	چرید	میچرد	بچر	چرنده	.	چریده
چسپیدن	پٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	دلچسپ	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکیده	خوں چکاں	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چماں	چمیده
چیدن	چننا	.		چید	می چیند	بچیں	چینده	خوشہ چیں	چیده
باب خائے معجمہ									
خاریدن	کھجلانا	خارش	.	خارید	می خارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده
خاستن	اُٹھنا	.	.	خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحر خیز	خاسته
خائیدن	چبانا	.	.	خائید	میخاید	بخائے	خائنده		خائیده
خراشیدن	چھلنا	خراش	.	خراشید	می خراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده

اسم مفعول	اسم فاعل سماعی	اسم فاعل قیاسی	امر	حال	ماضی مطلق	متعدی المتعدی	حاصل مصدر	معنی مصدر	مصدر
خرامیدہ	خوش خرام	خرامندہ	بخرام	مے خرامد	خرامید	.	خرام	اکڑ کر چلنا	خرامیدن
خروشیدہ	خروشندہ	خروشاں	بخروش	مے خروشد	خروشید	خروشانیدن	خروش	شور کرنا	خروشیدن
خریدہ	خریدار ارزاں خرید	خرندہ	بخر	مے خرد	خرید	.	خرید	مول لینا	خریدن
خزیدہ	خزاں	خزندہ	بخز	مے خزد	خزید	.	.	گھسنا	خزیدن
خستہ	.	.	.	.	خست	.	خستگی	زخمی ہونا	خستن
خفتہ	.	خسپندہ	بخسپ	خسپد	خفت	خسپانیدن	خفت	سونا	خفتن
خلیدہ	.	خلندہ	.	میخلد	خلید	خلانیدن	خلش	چبھنا	خلیدن
خموشیدہ	خاموش	خموشندہ	خموش	مے خموشد	خموشید	خموشانیدن	خاموشی	چپ رہنا	خموشیدن
خمیدہ	.	خمندہ	بخم	مے خمد	خمید	خمانیدن	خمیدگی	ٹیڑھا ہونا	خمیدن
.	.	جنبندہ	بجنب	مے جنبد	جنبید	.	.	تالی بجانا	جنبیدن
خندیدہ	خنداں	.	بخند	مے خندد	خندید	خندانیدن	خندہ	ہنسنا	خندیدن
خوابیدہ	-	خوابندہ	بخواب	میخوابد	خوابید	خوابانیدن	خواب	سونا	خوابیدن
خواستہ	خیرخواہ خواہاں	خواہندہ	بخواہ	میخواہد	خواست	.	خواہش	چاہنا	خواستن
خواندہ	قرآن خواں	خوانندہ	بخواں	میخواند	خواند	.	.	پڑھنا	خواندن
خوردہ	خوشخور	خورندہ	بخور	میخورد	خورد	خورانیدن	خورش	کھانا	خوردن
خوشید	.	خوشندہ	بخوش	مے خوشد	خوشید	.	.	سوکھنا	خوشیدن
خیسانیدہ	خیسیدہ	.	.	بخیس	.	خیسید	خیسانیدن	تر ہونا	خیسیدن

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی المصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
باب دال مہملہ									
دادن	دینا	دہش داد	دہانیدن	داد	مے دہد	بدہ	دہندہ	نان دہ	دادہ
داشتن	رکھنا	داشت	.	داشت	میدارد	بدار	دارندہ	مالدار	داشتہ
دانستن	جاننا	دانش دانائی	.	دانست	میداند	بدان	دانندہ	حسابدان	دانستہ
درفشیدن	کانپنا چمکنا	.	درفشید	میدرفشد	بدرفش	درفشندہ	.	.	.
درودن	کاٹنا	درود	.	درود	مے درود	بدرود	درندہ	.	دریدہ
دریدن	پھاڑنا	.	درانیدن	درید	میدرد	بدرد	درندہ	مردم در	دریدہ
دزدیدن	چُرانا	دزدی	.	دزدید	میدزدد	بدزد	دزدندہ	شب دزد	دزدیدہ
دمیدن	اُگنا طلوع ہونا	دم	دمانیدن	دمیدن	میدمد	بدم	دمندہ	دمال	دمیدہ
دوختن	سینا پھوٹنا	دوختگی	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزندہ	خیمہ دوز	دوختہ
دوشیدن	دُوہنا	.	دوشانیدن	دوشید	میدوشد	بدوش	دوشندہ	.	دوشیدہ
دویدن	دوڑنا	.	دوانیدن	دوید	مے دود	بدود	دوندہ	تیز دو	دویدہ
دیدن	دیکھنا	بینائی	.	دید	مے بیند	ببین	بینندہ	بینا حق بین	دیدہ
درخشیدن	چمکنا	درخشش	درخشانیدن	درخشید	میدرخشد	بدرخش	درخشندہ	درخشاں	درخشیدہ

باب رائے مہملہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
راندن	چلانا، ہانکنا	•	•	راند	میراند	بران	رانندہ	حکمراں	راندہ
ربودن	لیجانا	ربودگی	•	ربود	میرباید	بربا	رباینده	دلربا	ربودہ
رخشیدن	چمکنا	•	رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشندہ	رخشاں	رخشیدہ
رزیدن	رنگنا	•	•	رزید	میرزد	برز	رزندہ	رنگریز	رزیدہ
رستن	چھوٹنا	رستگاری	•	رست	•	•	•	رستگار	رستہ
رستن	اگنا	•	•	رست	•	•	•	•	رستہ
رسیدن	پہنچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسندہ	رسا، فریادرس	رسیدہ
رشتن	کاتنا	•	•	رشت	•	•	•	•	رشتہ
رفتن	چلنا، جانا	رفت، روش	•	رفت	میرود	برو	روندہ	گرم رو، رہرواں	رفتہ
رفتن	جھاڑنا	رفت	روبانیدن	روبید	میروبد	بروب	روبندہ	خاکروب، رہروباں	رفتہ
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	میرقصد	برقص	رقصندہ	رقصاں	رقصیدہ
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	میرمد	برم	رمندہ	رماں	رمیدہ
رنجیدن	آزردہ ہونا	رنجیدگی	رنجانیدن	میرنجید	رنجیدہ	برنج	رنجاں، رو سنج	رنجالہا	رنجیدہ
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رہید	میرہد	برہ	رہندہ	رہا	رہیدہ
ریختن	چھڑکانا	ریزش	•	ریخت	میریزد	بریز	ریزندہ	عرق ریز	ریختہ
روئیدن	اگنا	•	رویانیدن	روئید	میروید	•	روئندہ	•	روئیدہ
ریسیدن، ریستن	بٹنا، کاتنا	•	ریسید	ریسید، ریست	میریسد، میریسد	بریس، بری	ریسندہ	•	ریسیدہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق متعدی	فعل ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل بطریق اسم حالیہ	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
ریسنن	کاتنا	.	ریسانیدن	ریسیت	میریسد	بریس	ریسنده	.	ریسیده
باب یائے معجمه									
زادن	جننا	.	.	زاد	.	.	.	آدمزاد	زاده
زاریدن	رونا	زاری	.	زارید	میزارد	.	.	.	.
زائیدن	جننا	زائیدگی	.	زائید	میزاید	بزائے	زائند	خانه زائے	زائیده
زدن	مارنا	زدگی	.	زد	میزند	بزن	زننده	شمشیرزن	زده
زدودن	صیقل کرنا	زداوش	.	زدود	میزداید	بزدائے	زداننده	غمزدا	زدوده
زیستن	جینا	.	.	زیست	میزید	بزی	زننده	.	.
باب ژائے فارسی									
ژولیدن	الجھنا	.	.	ژولید	.	.	.	.	ژولیده
باب سین مہملہ									
ساختن	بنانا موافقت	ساخت سازش	.	ساخت	میسازد	بساز	سازنده	روساز	ساخته
سائیدن	پیسنا	.	.	سائید	میساید	بسائے	سانیده	سرمہ سا	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش	.	سپرد	میسپارد	بسپار	سپارنده	جانسپار	سپرده
سپوختن	نکالنا چبھونا	.	.	سپوخت	.	.	.	.	سپوخته
سپوزیدن	نکالنا	.	.	سپوزید	میسپوزد	بسپوز	سپوزنده	.	سپوزیده
ستاندن	لینا	ستانیدنی	.	ستاند	میستاند	بستان	ستاننده	برستان	ستانیده
ستائیدن	سراہنا	.	.	ستائید	میستاید	بستا	ستاینده	برستا	ستائیده

مصادر	معنی مصدر	حاصل مصدر	صیغۂ متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
ستدن	لینا	ستدگی	.	ستد	می ستاند	بستان	ستاننده	ستان	.
ستردن	مونڈنا مونڈانا	.	.	سترد	می سترد	.	سترنده	استره	سترده
.	.	.	.	.	.	.	.	.	.
ستودن	تعریف کرنا	.	.	ستود	.	.	.	.	ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیز	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیزد	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سرائیدن	گانا	.	.	سرائید	می سرائید	بسرائے	سراینده	نغمه سرا	سرائیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت	.	سرشت	.	.	.	.	سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزائے	.	سزید	می سزاید	.	سزنده	سزاوار	.
سفتن	بیندھنا	.	.	سفت	.	.	.	.	سفته
سگالیدن	اندیشہ کرنا	سگال	.	سگالید	می سگالد	بسگال	سگالنده	تیز سگال	سگالیده
سوختن	روشن کرنا جلنا	.	سوزانیدن	سوخت	بسوزد	بسوز	سوزنده	سوزان دلسوز	سوخته
سودن	گھسنا	.	سود	.	.	.	.	.	سود
سنجیدن	تولنا	.	سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجیده	گہر سنج	سنجیده

باب شین معجمہ

شاشیدن	پیشاب کرنا	.	.	شاشید	می شاشد	.	شاشنده	.	شاشیده
شایستن	لائق ہونا	.	.	شایست	می شاید	.	شایاں	.	شایسته
شپلیدن	نچوڑنا	.	شپلیدن	شپلید	می شپلد	.	شپلند	شپلنده	شپلیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ظرف زمان	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
شتافتن	دوڑنا	شتاب	۔	شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابندہ	شتابان	شتابیدہ
شدن	ہو جانا	۔	۔	شد	مے شود	بشو	شوندہ	۔	شدہ
شستن	دھونا	شست و شو	۔	شُست	مے شوید	بشو	شویندہ	پارچہ شو	شستہ
شکستن	ٹوٹنا توڑنا	شکستگی	۔	شکست	مے شکند	بشکن	شکنندہ	بت شکن	شکستہ
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی شکیبدگی	۔	شکیبید	مے شکیبد	بشکیب	شکیبندہ	۔	شکیبیدہ
شکوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	مے شکوخد	بہ شکوخ	شکوخندہ	۔	شکوخیدن
شگافتن	چیرنا	شگاف	۔	شگافت	می شگافد	بشگاف	شگافندہ	خارا شگاف	شگافتہ
شگفتن	کھلنا	شگفت	۔	شگفت	مے شگفد	۔	۔	۔	شگفتہ
شمردن	گننا	شمار	۔	شمرد	مے شمرد	بشمار	شمارندہ	اختر شمار	شمردہ
شناختن	پہچاننا	شناخت شناسائی	۔	شناخت	می شناسد	بشناس	شناسندہ	حق شناس شناسا	شناختہ
شنایفتن	سننا	۔	۔	شنفت	۔	۔	۔	۔	شنفتہ
شنیدن	سننا سونگھنا	شنوائی	۔	شنید	مے شنود	بشنو	شنوندہ	سخن شنو	شنیدہ
شوریدن	شور کرنا برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	مے شورد	۔	شورندہ	سلحشور	شوریدہ
شنودن	سننا	شنوائی	۔	شنود	۔	۔	۔	۔	شنودہ
				باب طائے مہملہ					
طپیدن	بیقرار رہنا	طپش	طپانیدن	طپید	مے طپد	بطپ	طپندہ	طپاں	طپیدہ
طرازیدن	نقش پیدا کرنا	طراز	۔	طرازید	مے طرازد	بطراز	طرازندہ	صورت طراز	طرازیدہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ظرف یا صفت	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
طلبیدن	بلانا چاہنا	طلب	•	طلبید	مے طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده
				باب غین معجمه					
غنودن	اونگھنا	غنودگی	•	غنود	•	•	•	•	غنوده
غلطیدن	لوٹنا پلٹنا	-	غلطانیدن	غلطید	مے غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
				باب فائے فارسی					
فتادن	گر پڑنا	•	•	فتاد	مے افتد	•	•	•	اُفتاده
فرستادن	بھیجنا	•	•	فرستاد	میفرسد	بفرست	فرستنده	•	فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی	•	فرسود	میفرساید	بفرسا	فرساینده	جانفرسا	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش	•	فرمود	میفرماید	بفرما	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت فروش	فروشانیدن	فروخت	میفروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریفتہ ہونا فریب کھانا	فریب	-	فریفت	میفریبد	بفریب	فریبد	دلفریب	فریفته
فزودن	زیادہ ہونا زیادہ کرنا	فزایش	فزود	می فزاید	بیفزای	فزاینده	راحت افزا	•	افزوده
فسردن	ٹھٹھرنا	•	•	فسرد	•	•	•	•	فسرده
فشاندن	پھاڑنا	•	•	فشاند	میفشا	بیفشان	فشانده	بزرفشاں	فشانده
فشردن	نچوڑنا	فشار	فشارانیدن	فشرد	میفشرد	بیفشر	فشرنده	•	فشرده
•	•	•	•	•	•	•	•	•	•
فگندن	ڈالنا	•	•	فگند	میفگند	بیفگن	فگنده	سایہ فگن	فگنده

مصدر	معنئ مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
فہمیدن	سمجھنا	فہمایش	فہمانیدن	فہمید	می فہمد	بفہم	فہمندہ	سخن فہم	فہمیدہ

باب کاف تازی

کاستن	گھٹنا گھٹانا	.	.	کاست	.	.		.	کاستہ
کاشتن	بونا	.	.	گاشت	می کارد	بکار	کارندہ	غمکار	کاشتہ
کافتن	کھودنا	.	.	کافت	.	بکافت	.	.	کافتہ
کاویدن	کھودنا	کاوش	.	کاوید	میکاود	بکاد	کاوندہ	.	کاویدہ
کاہیدن	گھٹنا گھٹانا	کاہش	.	کاہید	مے کاہد	بکاہ	کاہندہ	جانکاہ	کاہیدہ
کردن	کرنا	کردار	کسانیدن	بکرد	میکند	بکن	کنندہ	نصیحت گر گرہ کشا	کردہ
کشادن	کھولنا	کشایش کشادگی	.	کشاد	میکشاد	بکشا	کشایندہ	مشکلکشا	کشادہ
کشتن	مار ڈالنا	.	.	کشت	میکشد	بکش	کشندہ	دشمن کش	کشتہ
کشودن	کھولنا	کشودگی	.	کشو	.	.	.	.	کشودہ
کشیدن	کھینچنا	کشش	.	کشید	میکشد	بکش	کشندہ	گردنکش گردنکشان	کشیدہ
کفیدن	پھٹنا	.	.	کفید	.	.	.	.	کفیدہ
کندن	کھودنا	.	.	.	میکند	میکند	بکن	.	کندیدہ
کندیدن	کھودنا	.	کندانیدن	کندید	میکند	بکن	.	.	کندیدہ
کوشیدن	کوشش کرنا	.	.	کوشید	میکوشد	بکوش	بکوشند	سخت کوش	کوشیدہ
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	میکوبد	بکوب	کوبندہ	[illegible]	کوفتہ

باب کاف فارسی

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
گداختن	پگھلانا پگھلنا	گداز	.	گداخت	میگدازد	بگدازد	گدازنده	جانگداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت	.	گذاشت	میگذارد	بگذارد	گذارنده	.	گذاشته
گرائیدن	خواہش کرنا	گرایش	گروانیدن	گروید	میگرود	میگراید	بگرای	گراینده	گرائیده
گرویدن	بھرنا بھونا	گروش	گروانیدن	گروید	میگرود	بگرد	گرونده	گرادن	گرویده
گرفتن	گرفت کرنا پکڑنا	گرفت	.	گرفت	میگیرد	بگیرنده	دامنگیر	بگیر	گرفتار گرفته
گرویدن	رغبت کرنا	گرویدگی	.	گروید	بگروید	.	گرونده	.	گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز	.	گریخت	میگریزد	بگریز	گریزنده	گریزاں	گریخته
گریستن	رونا	گریه	.	گریست	میگرید	بگری	گرینده	گریاں	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش	.	گزارد	میگزارد	بگزارد	گزارنده	نمازگزار	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی	.	گزد	میگزد	بگزائے	گزنده	لب گزاید	گزیده
گساردن	چھوڑنا	.	.	گسارد	میگسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده
گزیدن	چن لینا	.	.	گزید	میگزیند	بگزین	گزیننده	خلوت گزین	گزیده
گستردن	بچھانا	.	گسترانیدن	گسترد	میگسترد	بگستر	گسترنده	گرم گستر	گسترده
گسستن	توڑنا	.	.	گسست	.	.	.	.	گسسته

لہ مولانا نظامی فرماید گدازنده چشمهٔ آفتاب سمومے چنان است دروے بده خواب۔ ز عصیان کند ہوشمند احتراز۔ که از آب با تشنگی راگداز ایضاً گرفتم که احوال قاروان تراست بهم نعمت ربع مسکون تراست

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	حالیہ معطوفہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
گسیختن	ٹوٹنا توڑنا	.	.	گسیخت	مے گسلد	بگسل	گسلندہ	پیمان گسل	گسیختہ
گشتن	پھرنا ہونا	گشتگی گشت	.	گشت	.	.	.	.	گشتہ
گفتن	کہنا	گفتار گویائی	.	گفت	میگوید	بگو	گوئیدہ	گویان گویا	گفتہ
گماشتن	مقرر کرنا	.	.	گماشتہ	می گمارد	بگمار	گمارندہ	.	گماشتہ
گنجیدن	سمانا	گنجائش	گنجید	گنجد	گنج	گنجہ	.	.	گنجیدہ
گواریدن	ہضم کرنا	گوارش	.	گوارید	می گوارد	بگوار	گوارندہ	گوار	گواریدہ

چہ تفاوت کند [illegible]

باب لام

لائیدن	شور کرنا	.	.	لائید	مے لاید	ملائے	لائندہ	.	.
لافیدن	فضول بکنا	لاف	.	لافید	مے لافد	بلاف	لافندہ	.	.
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزائیدن	لرزید	می لرزد	بلرزد	لرزندہ	لرزان	لرزیدہ
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزائیدن	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزندہ	لغزان	لغزیدہ
لیسیدن	چاٹنا	.	لیسانیدن	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسندہ	کالیس	لیسید

باب میم

مالیدن	ملنا	مالش	.	مالید	می مالد	بمال	مالیدہ	عدو مال یا پامال لال	مالیدن
ماندن	رہنا	ماندگی	.	ماند	میماند	بمان	ماندہ	ماناں	ماندہ
مردن	مرنا	.	.	مرد	می میرد	بمیرد	میرندہ	.	مردہ
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی	.	مانست	می ماند	بمان	ماناں		

de'Smal 36184 4RC DT/1110233//TEW/TPW/FH2-14/SP 01:APR:11 17:07